

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: سپهر سمیعی- استرالیا  
فرستنده: آمادور نویدی  
۰۶ می ۲۰۱۹



سپهر سمیعی- استرالیا

## جهانی سازی، مهاجرت و انقلاب رنگین کمانی<sup>۱</sup>

۲

### ۵- مهاجرت

همانطور که مشاهده کردیم، توسعه نامتقارن در سرمایه داری منجر به شکل گیری دو شق می شود: یک شق توسعه یافته که در آن عرضه همیشه از تقاضا فراتر می رود، و دیگری شق توسعه نیافته که تقاضا همیشه از عرضه پیشی می گیرد. به این ترتیب، شق توسعه یافته برای جذب مازاد اقتصادی خود و جلوگیری از بیکاری گسترده نیازمند صادرات به شق توسعه نیافته است، در حالی که شق توسعه نیافته نیاز به واردات از شق توسعه یافته برای جلوگیری از کمبود و قحطی مزمن دارد. با از دست دادن دیگری، هر یک از دو شق با واکنشهای جدی سیاسی مواجه خواهند شد. به طور سطحی، ممکن است به نظر برسد که این یک وابستگی متقابل است که هیچ یک از طرفین در آن برتری ندارد. لیکن وجود دیپارتمان سوم این گزاره را مردود می نماید. کشورهای توسعه یافته می توانند نهادهای دیپارتمان سوم را به عنوان جایگزین برای جذب هر گونه مازاد اقتصادی بیش از حد مورد نیاز برای جلوگیری از رکود جدی اقتصادی استفاده کنند. این امکان به دو دلیل به عنوان یک مزیت برای شق توسعه یافته عمل می کند:

<sup>1</sup> Sepehr Samiei. "Globalization, Immigration and Rainbow Revolution" International Journal of Research in Sociology and Anthropology (IJRSA), vol 5, no. 1, 2019, pp. 33-44. doi:<http://dx.doi.org/10.20431/2454-8677.0501005>.

- نهاد‌های دیپارتمان سوم می‌توانند مازاد اقتصادی را جذب کنند و تقاضای مؤثر کافی برای تداوم فعالیت‌های اقتصادی ایجاد کنند. این مطلب توسط کینز و اخیراً توسط استیو کین [۱۰] [۱۱] نشان داده شده است.
  - نهاد‌های دیپارتمان سوم می‌توانند برای سرکوبی مقاومت و به انقیاد کشیدن کشور های توسعه نیافته استفاده شوند. همانطور که در بالا نشان داده شد، این امر می‌تواند با استفاده از قدرت نرم، سرد یا سخت صورت پذیرد که همه آنها از طریق مازاد اقتصادی تأمین می‌شود.
- در مقابل، کشورهای توسعه نیافته هیچ یک از این سلاح‌ها را در زرادخانه خود ندارند. بنابراین، مبارزات آنها برای استقلال از طریق جنبش‌های مردمی، تنها در صورتی اتفاق می‌افتد که اکثریت جمعیت آنها به طور کامل در اقتصاد جهانی ادغام نشده باشند. انقلاب‌های روسیه و چین نمونه‌هایی از این پدیده هستند که در هر دو، انقلاب توده‌ای در مرحله‌ای رخ داد که اکثریت قریب به اتفاق جمعیتشان روستائی و خودکفای بودند. در غیر این صورت تنها گزینه دیگر از طریق یک حکومت استبدادی و غیردموکراتیک است که با قاطعیت اقدام به کنترل فعالیت‌های تجاری نموده و از طریق اعمال موانعی از قبیل تعرفه‌های گمرکی، کنترل فرار سرمایه و غیره نفوذ و سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کلانشهرهای سرمایه‌داری را خنثی کند. چنین استبدادی بلافاصله واکنش شق توسعه یافته را با عنوان دفاع از دموکراسی بر خواهد انگیزد که در عین حال همراه با مقاومت‌های مدنی از سوی مردم محلی نیز خواهد بود. علاوه بر این، نهاد‌های مستبد به شدت مستعد فساد می‌شوند و موجب خشم مردم می‌گردند. مخالفتها و مقاومت‌های مدنی مهر تأییدی بر مداخله جونی امپریالیستی زده و نهایتاً کار این جوامع به انقلاب مخملی یا تغییر رژیم از طریق دخالت نظامی ختم می‌شود.
- با این وجود، دولت‌های نولیبرال و دموکراتیک در جوامع پیرامونی معمولاً محبوب‌تر از نسخه‌های خودکامه نیستند. این به خاطر همان گرایش مشاهده شده توسط حمزه علوی است. از آنجائی که طبقات اجتماعی جوامع پیرامونی واگرا هستند، امکان ایجاد دموکراسی پایدار و کارآمد در این جوامع وجود ندارد. وضعیت متزلزل اجتماعی و سیاسی در این کشورها به طور طبیعی دولت‌ها را متقاعد می‌کند تا به حمایت‌های فراملی اتکاء کنند. این حمایتها عمدتاً از ناحیه کلانشهرهای سرمایه‌داری است. بنابراین، دموکراسی‌های پیرامونی نهایتاً دموکراتیک‌تر از دولت‌های استبدادی نیستند. پاکستان و مکزیک نمونه‌هایی از این گروه از دولت‌ها هستند. نظریه‌های نواستعماری عمدتاً برپایه همین نکته هستند.
- از آنجائی که از یک سو ادامه و حفظ موقعیت پیرامونی، ضرورتاً بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی را دربر دارد و از سوی دیگر، یکی از ضروریات اصلی برای ثبات جوامع متروپل است، بنابراین بی‌ثباتی جوامع پیرامونی به حالت مقبول و مطلوب برای سرمایه‌داری جهانی تبدیل می‌شود. علاوه بر این، ساختار اجتماعی واگرا در جوامع پیرامون مانع ایجاد احساسات ملی‌گرایانه می‌شود. هویت‌های معتبر ملی یا شکل‌نمی‌گیرند و یا اگر از قبل وجود داشته باشند، به نفع یک هویت جدید که اغلب با آنچه Thorstein Veblen "مصرف متظاهرانه" [۱۲] می‌توان نامید رها می‌شوند. البته این مصرف عمدتاً محدود به کالاها و برندهای متروپل است. در این شرایط، انباشت سرمایه یا امکان پذیر نیست، یا اگر از طریق یارانه‌ها و امتیازات دولتی امکان پذیر باشد، سرمایه‌انباشت در نهایت به مراکز متروپل منتقل می‌شود، یعنی جائی که ثبات و "پرستیژ" بیشتری وجود دارد.
- فرار سرمایه یک گروه از مهاجران را تشکیل می‌دهد، با این حال، جریان اصلی مهاجران از دو گروه تشکیل شده است:

• کارگران ماهر (فرار مغزها)

• پناهندگان

انگیزه های مهاجرت هر دو گروه شامل موارد سلبی و ایجابی است، اما پناهندگان عمدتاً به دلیل انگیزه های سلبی مهاجرت می کنند. همانطور که مشاهده کردیم، بی ثباتی ذاتی جوامع پیرامونی، ایجادگر جریانی دایمی از انسانهایی است که از این جوامع به جوامع کلانشهر پناهنده می شوند. این امر می تواند ناشی از ناآرامی های اجتماعی و سیاسی داخلی، یا به دلیل مداخله نظامی خارجی باشد. همین دلایل می توانند خروج کارگران ماهر را نیز افزایش دهند؛ با این حال، گروه اخیر حتی در طول دوره های ثبات نسبی و صلح نیز تمایل بیشتری برای مهاجرت دارند.

عوامل سلبی برای مهاجرت کارگران ماهر عمدتاً شامل موارد زیر می باشند:

• بیکاری در کشور مبدأ

• پرداخت با تأخیر و یا سطح بسیار پائین دستمزد

• چشم انداز نامطلوب برای رشد حرفه ئی

• زیرساخت های ناکافی یا فرسوده

• عدم وجود یا ناکارآمدی خدمات دولت رفاه

• احساس رکود و عدم پیشرفت

عوامل ایجابی عمدتاً شامل این موارد است:

• چشم انداز بهتر بازار کار

• پرداخت های منظم و دستمزد نسبتاً بالاتر

• دسترسی بیشتر به صنایع پیشرفته که امکان فراگیری مهارت های جدید را فراهم می کند

• زیرساختهای بهتر

• خدمات بهتر دولت رفاه

• احساس اعتبار و پیشرفت اجتماعی، به ویژه در تعامل با جامعه قومی و کشور مبدأ خود

بنابراین، سرمایه داری جهانی شده، جریان مداوم مهاجران را از جوامع پیرامونی به کلانشهرها حفظ می کند. این مهاجران عموماً نسبت به جمعیت محلی بسیار مطیع تر و انضباط یافته تر اند و افراد مشکل ساز می توانند بر راحتی اخراج و محاکمه شوند، بسیار ساده تر از عناصر مسأله دار بومی. در واقع، منبع وسیع و جریان ورود مهاجران، دلیل اصلی شکل گیری طبقه اجتماعی جدیدی است که با نام «پرکاریات»<sup>2</sup> شناخته شده است.

در حالی که سه گانه مهاجرت، برون سپاری و اتوماسیون در جهت تضعیف طبقه کارگر جوامع متروپل عمل می کنند (و این سه در رأس سلسله مراتب امپریالیسم معاصر، یعنی ایالات متحده، بیشترین تأثیر را دارند)، نرخ بیکاری جمعیت بومی کلانشهر اصلی (یعنی امریکا) هنوز هم نمی تواند بدون پیامدهای جدی سیاسی از یک نقطه خاص فراتر رود. همه این سه عنصر به افزایش بیکاری کمک می کنند؛ بنابراین باید مکانیزمی با اثر معکوس وجود داشته باشد.

همه صنایع بزرگ ایالات متحده تحت تأثیر جهانی شدن قرار گرفته اند و نیروی کارشان در این روند قلع و قمع شده است. حتی صنایعی که هنوز کارخانه های خود را در خاک ایالات متحده حفظ کرده اند، نمی توانند در زمینه ایجاد

<sup>2</sup> Precariat

شغل و کنترل بیکاری گزینه های مطمئنی باشند، چرا که هر لحظه امکان دارد کارخانجات خود را به آنسوی ابحار منتقل کنند، یا می توانند براحتی مهاجرانی را استخدام کنند که هنوز شهروندان آمریکائی نیستند. تنها استثناء بزرگ صنایع نظامی است. تضمین های قانونی و امنیت ملی وجود دارد که اطمینان می دهد صنایع نظامی عمدتاً به طور انحصاری توسط شهروندان ایالات متحده اداره می شوند. بنابراین، امن ترین راه سرمایه گذاری برای هر دولت ایالات متحده در مجتمع نظامی-صنعتی است. بودجه متورم نظامی ایالات متحده نه تنها مفری برای هدر دادن منابع دیارتمان سوم است، و نه سربار اقتصاد امریکا. بلکه در واقع مؤثرترین ابزار در دسترس دولت امریکا است برای کنترل بیکاری. بنابراین، روند بلندمدت، تخصصی شدن قدرت صنعتی امریکا در تولیدات نظامی و امنیتی است که برتری ارتش امریکا را حفظ می کند، بدین ترتیب امریکا را قادر می سازد که از آن برای اعمال قدرت علیه جوامع پیرامونی استفاده کند، و از نظام جهانی که عامل قدرت گیری نظامی امریکا است محافظت کند، که شهروندان ایالات متحده را مشغول به کار نگه می دارد و الخ.

هزینه های نظامی ممکن است تأثیر مهاجرت و برون سپاری را خنثی کند، اما تأثیر اتوماسیون را خنثی نمی کند. کاملاً به عکس، افزایش میزان پیچیدگی در تکنولوژی نظامی بیشتر به سمت اتوماسیون حرکت می کند، به خصوص به این دلیل که پیشرفت هایش ممکن است کاربردهای غیر نظامی هم پیدا کند. به عنوان مثال، تکنولوژی پهبادها یا فن آوری های نظارتی مانند دوربینهای مداربسته و هوش مصنوعی. این بدان معنی است که در طول زمان، نه تنها تعداد شغل ها ممکن است کاهش یابد، بلکه جمعیت بومی به طور فزاینده ای نیاز به مهارت های تخصصی برای یافتن شغل دارد. گرایش عمومی سرمایه داری برای افزایش بهره وری بالاتر دوباره به یک مشکل تبدیل می شود. به همین دلیل ممکن است جمعیت بومی نسبت به برون سپاری و مهاجرت واکنش نشان دهد. از این رو، برای تسکین جمعیت بومی نیاز به ابزارهای ذهنی است.

#### ۱. رسانه های گروهی، اقتناع و تولید رضایت

هیچ تمدنی هرگز در تاریخ بشر شکل نگرفته مگر همراه با جمعیتی با باورهای همگرا و اصول اخلاقی مشترک. در جوامع باستان، این کارویژه بر عهده صنف روحانیون بود. مردم، با استفاده از اسطوره ها، داستان های مذهبی و کتابهای مقدس، تمشیت می شدند. خرافات یک روش قدیمی و بسیار مؤثر برای انتقال دانش، تجربه و فکر است. خلاف روش علمی، خرافات به توضیح دقیق مشاهدات طبیعی تکیه نمی کند. در عوض، آن را به صورت داستان و اسطوره بیان می کند که همیشه به یاد میماند و از طریق نسل ها حفظ می شود.

داستان سرائی یک رسانه ارتباط و ارائه است. ماهیت این رسانه، طبق تعریف، یک روایت تحریف شده از دنیای واقعی است، که توسط قصه گو متصور شده و توسط مخاطبان و گیرندگان آن درک می شود. با این حال، قدرت آن نهفته در این واقعیت است که از طریق سرگرمی، می تواند شامل پیام های ضمنی بوده و قادر به متقاعد کردن مخاطبان باشد.

افلاطون در یونان باستان معتقد بود که در یک جامعه ایده آل، درام باید کاملاً ممنوع شود. او استدلال می کرد که درام دارای قدرت تحریف واقعیت است و مخاطبانش را متقاعد می کند تا جهان را به شیوه های غیر منطقی ببیند. ارسطو با این نظر، مخالفت کرد و استدلال نمود که درام تنها مدیومی است که می تواند برای آموزش توده مردم استفاده شود.

تا مدتی به نظر می‌رسید که سرمایه‌داری مدرن، شیوه علمی و آموزش عمومی را رواج می‌دهد تا سیستم عقیدتی قدیمی را با علم جدید جایگزین کند. روش علمی البته برتری‌هایی نسبت به خرافات دارد. علم بدون تردید موفق به رام کردن طبیعت شده و آن را تحت فرمان و کنترل انسان قرار داده است. با این حال، علم دارای دو ضعف در برابر خرافات است:

- باورهای خرافی در طول هزاران سال شکل گرفته و توسط نسل‌های متوالی آزموده شده‌اند، در حالی که علم نسبتاً جوان است و مسیری طولانی دارد. به همین دلیل گاهی اوقات باورهای خرافی موقتاً توسط یافته‌های علمی رد می‌شوند، اما نهایتاً با کامل‌تر شدن علم مجدداً پذیرفته می‌شوند.
- باورهای خرافی از طریق داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه منتقل می‌شوند، بنابراین درک، دریافت و به یاد سپاری آنها بسیار ساده است. اما علم از طریق متون علمی فنی و پیچیده منتقل می‌شود، بنابراین درک، دریافت و گسترش آن بسیار دشوار است.

تلاش برای اثبات دروغ بودن "افسانه‌های خرافی و مذهبی" درست مانند تلاش برای اثبات دروغ بودن داستان سیندرلا و یا هملت شکسپیر، بی‌معنی است. پیش فرض هرگونه تلاش برای "اثبات دروغ بودن" این داستانها این است که روایت این داستانها قرار بوده دقیقاً منطبق با واقعیت باشد. بنابراین این گونه مجادلات به همان دلیل باطل هستند که تفسیرهای بنیادگرایانه از کتب مقدس باطل‌اند. شاید بتوان از داستانهای مذهبی با توجه به محتوا و پیامهایی که از آنها دریافت می‌شود انتقاد کرد. اما ثابت شده است که حتی این شیوه هم بسیار دشوار است، زیرا تفاسیر و تأویلات متعددی توسط افراد مختلف و در زمان‌های مختلف ارائه شده است. این خصوصیت ناشی از قدرت قصه‌سرایی است در مقام مدیوم ارائه و آموزش که آن را بسیار مؤثر و ماندگار می‌نماید. کسانی که تلاش می‌کنند غیرواقعی بودن داستانها را ثابت کنند، مدیوم قصه‌سرایی را با شیوه علمی اشتباه گرفته‌اند. به عنوان مثال داستان قوم لوط در قرآن حکایت از قومی دارد که همجنس‌گرایی در آنان رواج یافت و نهایتاً توسط خداوند مورد عذاب قرار گرفته و نابود شدند. هرچند در ظاهر داستان شکل عذاب الهی را به صورت باران سنگ بیان کرده، لیکن پیام نهایی این است که هرگاه قومی به چنین گرایشاتی در افتد لاجرم نابود خواهد شد. این نابودی در واقعیت می‌تواند به دلیل کاهش نرخ زاد و ولد و نتیجتاً عدم بازتولید اجتماعی باشد. لذا زبان و مدیوم قصه و داستان خصوصیات و قواعد و قوانین خاص خود را دارد که با متد علمی متفاوت است.

اگر چه شیوه علمی در تحقیقات و مطالعات بسیار قدرتمندتر است، اما حتی دانشمندان و محققان هم تنها در یک یا چند شاخه علمی تخصص دارند. بنابراین اکثریت عظیمی از متون علمی حتی برای بیشتر دانشمندان هم غیر قابل دسترس است. این وضعیت برای مردم عامی بدتر است. اکثر مردم هرگز فرصتی برای درک دست اول از اکتشافات علمی نخواهند داشت و هیچ جایگزینی هم ندارند جز این که بر داستان‌های دست دوم و "ساده‌سازی شده" که توسط "کارشناسان" ارائه داده می‌شوند متکی باشند. فرد معمولی از طریق رسانه‌های جمعی و یا روایات دهان‌به‌دهان از دستاوردهای علمی مطلع می‌شود. اگر فردی مشاهده کند که تمام روایات در یک موضوع خاص با هم سازگار هستند، او این روایات را به عنوان یک واقعیت علمی می‌پذیرد. در مواردی که به نظر می‌رسد اختلاف نظر میان کارشناسان وجود دارد، افراد عامی به روش‌های دیگری برای تصمیم‌گیری متوسل می‌شوند. این روشها اغلب با روش علمی ارتباطی ندارند، زیرا افراد عامی دانش کافی علمی برای استفاده از روش علمی ندارند. بنابراین برای این که افراد عادی بپذیرند که گزاره‌ای خاص از لحاظ علمی دقیق است، کافی است باور کنند که همه

"کارشناسان" با آن موافق هستند، یا در غیر این صورت می توان با استفاده از تاکتیک های "دیپلماسی عمومی" و "روابط عمومی" آنها را متقاعد کرد. این تاکتیکها اساساً برای متقاعد کردن مردم طراحی شده اند و نه اطمینان از صحت علمی گزاره ها. به این ترتیب "شبه علم" به وجود می آید.

شبه علم تداوم خرافات است. روایات شبه علمی قصه هائی هستند که می توانند به عنوان "علمی تخیلی" طبقه بندی شوند. کارکرد و کارائی آنها همانند سایر انواع داستان است، تنها تفاوت این است که شبه علم برای متقاعد کردن کسانی است که علم را بر داستان ترجیح می دهند.

اگر در دنیای قدیم، کارویژه قصه گوئی برای کاهنان و روحانیون محفوظ بود، در دنیای امروز این کارویژه بر عهده رسانه ها است. همانطور که مشاهده کردیم، رسانه ها و سرگرمی ها از نهادهای دیپارتمان سوم هستند و بنابراین از طریق مازاد اقتصادی بسیار بزرگ سرمایه داری توسعه می یابند. اخبار، فلم ها، نمایشنامه های تلویزیونی و سرویس های رسانه ئی آنلاین، این داستان ها را به مردم منتقل می کنند. آنها مردم را سرگرم می کنند، و در عین حال، پیام های پنهان خود را منتقل می کنند و از این طریق افراد جامعه تربیت یکسانی پیدا کرده و رسانه ها فرهنگ عمومی را شکل می دهند. اگر در طول قرن بیستم مردم مجبور به رفتن به خانه برای تماشای تلویزیون و سینما برای تماشای فلم ها و اجرای نمایش ها بودند، در حال حاضر می توانند همه آنها را در هر لحظه با استفاده از تلیفون های هوشمند خود تماشا کنند. مردم هنگام انتظار در ایستگاه قطار تلویزیون را تماشا می کنند و یا شبکه های اجتماعی را ورق می زنند در حالی که کودکان خود را به زمین بازی می برند، یا در حالی که از موال استفاده می کنند، اخبار را می خوانند. در هر وضعیت، چشمها و گوشهایشان به داستانهائی که آنها را سرگرم می کنند اختصاص داده شده است.

داستان ها می توانند تجارب زندگی فرد را گسترش دهند. تمام اشکال هنر، قوانین زیبایی شناسی را دنبال می کنند. یک داستان خوب، چه از طریق متن، فیلم، و یا درام تلویزیونی منتقل شود، در نهایت احساسات را تحریک می کند. مخاطبانی که این احساس را تجربه می کنند، تأثیر آن را در زندگی روزمره خود گسترش می دهند. [۱۳] با توجه به گستردگی فراوان رسانه های جمعی و اینترنت، جای تعجب نیست که چگونه کل جمعیت به استفاده از حق رأی خود در راه هائی که هیچ تأثیر مستقیم یا مرتبطی در زندگی روزمره آنها نداشته باشد، هدایت و ترغیب می شود. اقبال عمومی و قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان نمونه ای از این موارد است.

ادامه دارد

## مراجع:

- [10] S. Keen, Debunking Economics, ZED BOOKS LTD, 2011.
- [11] S. Keen, Can we avoid another financial crisis, Polity, 2017.
- [12] T. Veblen, Theory of the Leisure Class: An Economic Study in the Evolution of Institutions, NY: Macmillan, 1899.
- [13] N. Carroll, Philosophy of Art: A Contemporary Introduction, Taylor & Francis Ltd, 1999.